

مجمل بديع
در
وقایع ظهور منیع

پیش گفتار

تاریخچه مختصر «مجمعل بدیع در وقایع ظهور منیع» به قلم مقدس حضرت ثمره و بنا به خواهش مرحوم عالیقدر پرفسور ادوارد براون انگلیسی که اکثر عمر پر ثمر خود را صرف جمع آوری و انتشار آثار و تاریخ خونین و مظلومانه پیروان نخست دین مبین بیان کرده نگارش شده است.

براون تاریخچه مزبور را به همراه ترجمه انگلیسی آن در سال ۱۸۹۳ میلادی در انتهای ترجمه کتاب «تاریخ جدید» تألیف میرزا حسین همدانی (که یک بهائی است) منتشر کرد. براون کتاب «تاریخ جدید» را زمانی ترجمه کرد که تلاشهای گسترده او برای یافتن یک نسخه از کتاب «نقطه الکاف» که از قرار معلوم کتاب «تاریخ جدید» بر اساس آن و با استفاده کامل از آن نوشته شده بود هنوز به جایی نرسیده بود.

براون پس از بدست آوردن یک نسخه از کتاب «نقطه الکاف» که بطرز معجزه آسایی از دست دشمنان در کتابخانه ملی فرانسه محفوظ مانده بود مقایسه ای کامل بین دو کتاب «نقطه الکاف» و «تاریخ جدید» انجام داد. وی به این نتیجه رسید که مؤلف بهائی با غرض کامل چنان جرح و تعدیل و سانسوری در محتوای نقطه الکاف انجام داده که حقایق را وارونه، وقایع مهمه را بی اهمیت و غیر واقع را پرواقع ظاهر داده. همانطور که براون نیز اذعان داشته از جمله اهداف مؤلف بهائی تقلیل جلوه روحیه انقلابی و شجاعانه مقدس دلبران پیروان نخست حضرت نقطه اولی و سانسور کامل هر گونه ذکری از جانشینی و نام حضرت صبح ازل بوده.

هدف اولی به خاطر اعتبار دادن به این تفکر بهائی است که سلاطین قاجار گناه چندان در شهادت عزیز مردان و زنان بایی نداشته و این بیشتر گناه مشاورین سلاطین بوده و دیگر آنکه از این طریق تاریخ بایه با سیاست تملق گو یانه ای که میرزا حسینعلی بعداً رواج داده متناقض بنظر نیاید. هدف آخری که حذف نام حضرت ثمره است یک سیاست کلی است که در نزد بهائیان از بالا به پائین و از ابتدا تا کنون رواج داشته و دارد به شدتی که اگر با جاهل مواجه باشند منکر وجود حضرت ثمره هم میشوند چه برسد به آنکه اقرار به جانشینی (به حق) ایشان بکنند!

به هر حال براون از آنجا که وقت زیادی صرف ترجمه کتاب تاریخ جدید کرده آثار انتشار میدهد ولی با مقایسه خود پیشیزی اعتبار برای کتاب تاریخ جدید باقی نمیگذارد. علاقه مندان به جزئیات این تحلیل میتوانند به مقدمه کتاب های نقطه الکاف و تاریخ جدید مراجعه کنند.

براون در طول اقامت خود در عکا که بقصد ملاقات میرزا حسینعلی رفته بود یک نسخه از کتاب تاریخ «مقاله سیاح» دریافت میکند. مؤلف این کتاب که خود را یک سیاح معرفی میکند کسی نیست بجز عباس افندی پسر بزرگ میرزا میرزا حسینعلی. براون در یک جمله این کتاب را اینطور معرفی میکند «منظور این کتاب تقلیل مقام باب (حضرت نقطه اولی) و بالا بردن بهاء (میرزا حسینعلی) بوده.»

مرحوم پرفسور براون که مراسلات و مکاتبات فراوان با حضرت ثمره داشتند از ایشان خواستند که تاریخی در مورد وقایع بایه بنویسند. حضرت ثمره نیز که مرحوم براون را مردی عالم، محقق و معتبر یافته بودند آثار فراوانی از خود و حضرت نقطه اولی برای ایشان فرستاده بودند و با اینکه نوشتن تاریخ را برای مورخین میدانستند و روح حساس ایشان هنوز تحت تأثیر وقایع خونین و ناگوار قرار داشت حاضر شدند که «مجملی بدیع در وقایع این ظهور منیع» بنویسند.

در اینجا شایسته است اهمیت این تاریخچه را مورد بررسی قرار دهیم؛ مهمترین ویژگی این تاریخچه در این است که از قلم مبارک حضرت ثمره جاری شده و میتوانیم وقایعی را که در کتاب نقطه الکاف نیز به آنها اشاره شده آنطور که ایشان آنها را میدانند بخوانیم. این برای خصوصاً مؤمنین به حضرت صبح ازل و همچنین خوانندگان منصف و بی غرض بینهایت ارزشمند است. مرحوم پرفسور براون ویژگی این تاریخچه را زیباتر اینگونه میگوید «اهمیت این تاریخچه مثل این می ماند که ما میتوانستیم از زبان خود حضرت علی بن ابی طالب وقایع صدر اسلام را بشنویم.»

ویژگی دیگر این تاریخچه اشاره کوتاه حضرت ثمره به مأموریت مقدس خودشان است و میفرمایند که حضرت نقطه اولی در زمانی که در جبل شدید (یعنی چهریق) در بند بودند به حضرت صبح ازل سفارش نموده بودند که «ا ازل خود را حفظ نما حتی اگر احدی مؤمن به تو نباشد». حضرت ثمره سپس اضافه میکنند که این سفارش به این خاطر بوده که ایشان در وقت لزوم بتوانند بطالت مدعیان باطل را آشکار کنند و این دقیقاً همان کاری بود که ایشان انجام دادند و بحمدالله دین مقدس بیان از برکت ایشان پا بر جا ماند.

از این تاریخچه این را هم میفهمیم که حضرت ثمره طاقت گفتار زیاد در مورد چگونگی شهادت حضرت اعلی و حروفات حی را ندارند و تأثیر آن حوادث هنوز با گذشتن بیش از دو دهه در ایشان کاملاً مشهود است. دوم آنکه حضرت از خویشان خویش گله میکنند ولی باز از آنجا که ادعای باطل نابرداری ایشان روح حضرت را بینهایت آزرده ساخته بود حاضر نمیشوند به این مورد اشاره مستقیمی داشته باشند. این را براون نیز به هنگامی که شخصاً در قبرس به حضور حضرت رسیده بودند کاملاً مشاهده نمود و به همین جهت از اشاره به این موضوع صرف نظر کرده بود.

در آخر، از متن این تاریخچه میتوان قدری به شکسته نفسی، مظلومیت و روح با عظمت حضرت ثمره ازلیه پی برد.

اللهم صل على نقطة البيان و من آمن به في كل شأن بالعزة و الجلال
و عزب اللهم من لم يؤمن به بالسطة و العدل

تابستان سال ۱۳۷۸

مجمّل بدیع در وقایع ظهور منیع تألیف حضرت ثمره ازلیه

هو الله الاحد الفرد الحي المتعال

الحمد لله الكائن بلا كيف و لا مثال و الباقي بلا ذكر و لا انتقال والدائم لم يزل و لا يزال سبحانه هو اعلم بالمبدء و المال و هو الخبير المتجال من احقر الاقل الى العالم الاعز الاجل حفظه الله عن المكاره و العلل قد بلغ الكتاب من ذلك الجناب و فرح القلب بما اطلع في فصل الخطاب الحمد لله في المبدء و المآب بما وفق ذلك المستطاب البداء منه و العود اول و آخر و ظاهر و باطن اوست لا شريك له في الذات و الصفات و هو الولي الحميد نخست مقدمات اين امر منيع قبل از ظهور بچند سال جناب مرفوع مرحوم شيخ احمد احسائي كه سنوات چند در بصره در باغي ساكن بودند از آنجا بمهر آنها گرفته و تشریف بكربلای معلّاً بردند و بنای اجتهاد و تدریس گذارده جمعی كثیر در حول ایشان جمع شده در بعضی مسائل دینیّه با علمای شیعه اختلاف فرمودند و طریقه شیخیه اعلا شد

در رسایل و كتب ایشان آثار و علامات این امر هویدا و اشارات عالیات مندرج شده است پس از ارتفاع ایشان در حوزه ایشان جناب حاجی سید کاظم رشتی چانشین ایشان شده اشارات و امارات كه در این امر فرموده اند در كلمات آنجناب مسطور است حتی آنكه در زمان آخر میفرمودند نمیخواهید من بروم و حق ظاهر شود تا آنكه عروج نموده و ارتفاع امر مشهود شد و آن دو جناب بدو باب معروف و باب الله المقدم مذکورند و در آیات احسن القصص چنین مسطور است كه در زمان سابق دو باب فرستادیم احمد و کاظم در آنجا نظر فرمایند

و چون هنگام ظهور رسید آنحضرت از ارض فارس تجلی فرمودند پس از آنكه جناب سید مرفوع شدند جناب باب كه جناب ملّا محمد حسین باشند با بعضی اشخاص كه ظاهراً تبع ایشان بودند بشیراز تشریف فرما شدند و در آنجا بنای درس گذاردند و در آن محلّ حضرت نقطه قبل از ظهور گاه گاهی تشریف منیع میبردند تا روزی كه جناب باب همین مطلب را عنوان فرموده كه باید چنین شخصی آشكار شود كه علامات او این باشد و امارات ظهور را بیان میفرمودند و حضرت نقطه فرمودند به بینید كه این علامات در من هست یا نه بهمین كلام جناب باب ملتفت گردیدند و بكتاب اول پس از دیدن و استماع ایمان آوردند و تا چندی بنصّ كلام مؤمن ببا غیر از سین نبود (۱) این است كه

سبق ایمان فرموده اول من آمن و حروف اعظم از کتاب شدند و خود بنفسه نفسی دارای جمیع مقامات و انقطاع و علم و شرف بودند و در ظاهر هم نقصی در وجود ایشان و شبهه در کمالات و معارف ایشان نبوده اول و آخر دارای جمله شئونات بودند تا آنکه کم کم حروف بنهایت رسید و حضرت قدوس در آخر داخل شدند و در خطاب ایشان از حضرت نقطه چنین است ان اسم الاول و الآخر و الطاهر و الباطن الخ انشاء الله در علو بصیرت و عوالم روحانی ملتفت خواهند شد

و این جمع حروف را در بیان واحد اول فرموده اند و آن مظلومه ط هم چنانچه نگارش فرموده اند در مقام خود تصدیق نموده اند جناب اقا سید یحیی و جناب عظیم و جناب اقا محمد علی زنجانی که از مجتهدین بزرگ ایران بود در رتبه دیگر مذکورند و فضل و کمالات جناب اقا سید یحیی از حد بیرون است است نه چنان است که آن شخص مورخ نوشته اند اشهد الله و نفسه که کذب صرف نوشته اکثر اهالی ایران بفضل و کمالات او معترف و این مفتقر در زمان صباوت چند نوبت شبها در خانه خود و غیره ملاقات نموده کمال افضال و کمالات ایشان را دیده ام گذشته از آنچه حضرت نقطه فرموده کمال افضال و کمالات ایشان را دیده ام گذشته از آنچه حضرت نقطه فرموده اند براس الاشهاد دیده ام و هکذا حضرت قدوس که عالم را نزد ایشان مشت خاک دیده ام و بعضی اصحاب مازندران اختلاف نموده اند و آنحضرت را اشرف از همه دانسته اند و این مطلبی دیگر است

و آن مظلومه ط در ظاهر تمام و صاحب فضل و دانش و اشراقات بوده اند و مردم بهتانات چند بایشان زده و کذب و افتراهای خود جلوه داده اند و این حقیر غیر از خوبی و کمالات از ایشان ندیده ام مرحوم حاجی سلیمان خان از اهالی درب خانه شاهی ابا جدا و کمال انقطاع و فضل و خوبی و صداقت داشته اند و ماهها با حقیر بسر برده اند و در حج با حضرت نقطه و حضرت قدوس برابر رفته اند و در آنجا هنگام حج با حضرت بوده اند و انقطاع ایشان تمام است چنانچه شنیده اند بدرجه شهادت رسیده اند و فوق امکان هم تحمل تیر بلا یا و مصائب نموده اند قاتل الله قوماً قتلوه و ساء ما هم علمون و ساء ما یحکمون

پس از اظهار امر و تصدیق حروف حضرت عزم حج فرمودند چنانچه در شرع آنها در کتابها مسطور است که آنحضرت از مکه و مدینه و ظهر کوفه ظاهر خواهد شد و روایات از خراسان و جناب باب حامل کتاب و سایر حروف بجهت عدیده مسافرت فرموده و بنای تبلیغ گذاردند در آنجا اذیتهای بسیار و ستمها آشکار گردید بعضی را در بینی مهار نموده در کوچه و بازار گردانیدند از جمله حضرت قدوس را و اذیت بسیار نمودند

جناب ملا علی بسطامی که بقدرس خویش معروف است بسمت روم تشریف برده در بغداد گرفته حبس نموده پس از آن بفتوای مفتی بسمت اسلامبول حرکت داده نزدیکی بغداد در مکانی که ببدرائی مذکور است مسموم گردانیدند و شهید نمودند

جناب باب بسمت دیگر حرکت فرموده جناب آقا سید محمد حسین یزدی بطهران با احسن القصص به تبلیغ رفتند و حضرت با حضرت قدوس بعزم حج مهاجرت فرمودند و در بین راه حاجی سلیمان خان بخدمتگذاری رسیدند تا زمان مهاجرت بشیراز و معاودت ایشان حسین خان حاکم و علمای بلد کمال اذیت و ستم وارد نموده ظلمها نمودند و چندی هم بحبس آنحضرت امر دادند چنانچه عبارات آنحضرت شاهد است در شب قدر که هیچ جایز نبوده در خانه آنحضرت ریختند و غارت نمودند و حسین خان آنچه توانست از ظلم و اذیت وارد نمود تا آنکه از جانب معتمد اصفهان تکدیر در مکاتیب نسبت باو شد که بسادات چه رجوع داری بالأخره حضرت را بیرون نمودند و ایشان بعزم خراسان بسمت اصفهان تشریف بردند و آنجا معتمد رحمة الله علیه کمال وثوق پیدا نموده و کمال خدمتگذاری نمود و سؤالهای بسیار نموده جوابها گرفت از جمله نبوت خاصه و شرحها سؤال نموده و بشاه نوشت که دولت را لاق نیست که بیک شخص در افتند و نزاع کند و ظاهراً حضرت را روانه طهران نمود و باطناً از باب دیگر داخل نموده بعمارت صدر جای داد و کمال خلوص بکار برده و اموال خود تماماً را عرض نمود مال شماس و از امام است حتی خاتمهای دست خود بیرون نموده لیکن آنحضرت رد فرمودند و قبول نفرمودند تا آنکه مرحوم معتمد مرحوم شدند از ورثه او که از خویشان او بوده جانشین او شده حضرت را بطهران فرستادند تا آنکه به نزدیکی قزوین رسیدند از آنجا خبر بحاجی اغاسی وزیر رسیده غلام و مأموری فرستاده محمد بیک نامی چاپار با ده نفر غلام و آنها بملازمت حضرت را بماکو بحبس برده بعلی خان حاکم سپردند و در نیم راه محمد بیک کمال خلوص بشهود آورده مؤمن گردید و حکایات چند می نمود و در بین راه تا ماکو جناب عظیم و معلّم نوری و جناب آقا سید حسین همراه بودند تا آنکه در آنجا امور ظاهر انتشار افت و کلمه بلند گردید دیدند بامور آنها خللی است حضرت را بارومیه فرستادند از آنجا هم بچهریق محبوس گردانیدند چنانچه ماکو را جبل باسط و چهریق را جبل شدید فرمودند و محل حبس را خانه بی پنجره و در را از خشت خالص و شب بی

چراغ کمال خفت داده اند با آنکه عادت این نبود چندی هم بحدی سخت نموده که آدن سر تراشی هم نمیدادند تا آنکه شاه حاضر بولیعهدی خود بحکومت تبریز رفت در آنجا مجمعی نموده حضرت را طلبیدند در آنجا هم خفت بسیار داده تا آنکه شیخ الاسلام حضرت را بخانه خود برده با جمعی سادات تعزیز شرعی بقول

خود نموده و در محل ضرب احکام آن را بیان فرموده اند الا لعنة الله علی الظالمین از آنجا که دو باره بچهریق بحبس بردند
اول ماده قتلگی که در این ظهور بظهور آمد شخصی صالح طاهر نام از اتباع شیخ مرحوم یکی از علمای قزوین را بدین خود موجب قتل دید و او را بکشت تهمت باین طائفه افتاد جمعی را گرفتند و ادبتهای بسیار نمودند عاقبت شخص قاتل بیامد و اقرار نمود که من قاتلم از مردم چه میخواهید با وجود این سه نفر دیگر را با آن شخص بطهران فرستادند از جمله آنها حاجی محمد علی نامی بود بسیار فاضل و چند نوبت پیاده بحج رفته بود و ملا ابراهیم نامی و شیخ صالح نامی عرب و هر چهار را بطهران حبس نمودند تا آقا صالح طاهر قاتل که از اهل فارس بود با کنده و بند خویش فرار نمود و او را نیافتند پس از آن بدستیارف صدر قزوینی(۲) و ایستادگی او مرحوم شیخ صالح عرب را در طهران سر بریدند و حاجی محمد علی و ملا و ملا ابراهیم را بقزوین برده در آنجا بدرختی بستند و در تمام اهالی جمع شده هر یک زخمی زده بید ترین طریقها شهید نمودند

این مرحله نخست بنای کشتن بود تا آنکه در مازندران جناب قدّوس آشکار شدند و جناب باب هم بامر حضرت عازم خراسان شده از سمت مازندران مهاجرت فرمودند و در آنجا ملاقات نموده و مقدّم بر حضرت قدّوس می نشستند سایر دوستان که بوده ملتفت شده همگی تصدیق حضرت قدّوس نمودند تا آنکه انتشار یافته از علمای بلد سعید العلماء و محمد نامی از تبعه حاجی آغاسی وزیر شورش نموده آنجناب را از آنجا بیرون نمودند و ایشان بعزم خراسان بمشهد تشریف بردند در آنجا هم حکومت منتهی بسالار بود اظهار اخلاص می نمود تا آنکه حضرت قدّوس از مشهد مراجعت فرموده و پیاده بیرون آمدند بتعاقب اسب رسانیده و بعضی اصحاب ملحق شدند جناب باب با چند سوار بتعاقب ایشان مهاجرت فرمود و در هر منزل بعضی از دوستان ملحق می شدند تا آنکه حضرت قدّوس بیارفروش رسیدند در آنجا مفسدین باز بنای شورش گذاردند عموی شاه خانلر میرزا بحکومت مازندران رفت و در نیم راه بجناب باب برخورد که باسیصد و چند سوار بمازندران داخل می شوند محمد نام مذکور مفسد در آنجا بود فتنه نمود پس از استماع گفته بود حضرات بکجا میروند گفته بودند بعزم زیارت کربلا جواب داده بود پیش کش بدهند و از راه دیگر بروند قبول فرموده از قبیل اسب و شمشیر و زر هدیه نموده بچشمه علی مراجعت فرمودند هنگام ورود حاکم بساری امر داده حضرت قدّوس را از بارفروش احضار نمود غلامان حکومتی آن جناب را بساری بردند در نیمه راه بعلی آباد رسیده باران شدید گرفت در آنجا رحل اقامت افکندند پس از ختام باران و خوبی هوا براه افتادند هنگامی که وارد ساری شدند چاپار طهران رسید و خبر فوت شاه را آورد

حاکم بمحافظت خود پرداخت و پاس از آن بطهران رفت و حضرت قدّوس بخانه میرزا تقی مجتهد منزل فرمودند جناب باب بعزم بارفروش حرکت فرموده هنگام ورود اهل بارفروش با آلات جنگ و تفنگ راه بر ایشان گرفته محاربه شدیدی واقع شد شخصی تیر انداز تفنگی بایشان خالی نمود صورت و دست ایشانرا از زخم تیر مجروح نمود و اسب را هم زخمی گردانید و خود فرار نمود آنجناب بتعاقب او با شمشیر برهنه قیام فرمودند بکوچه تنگی پناه برد که اسب نرود و تفنگ خود سپر نمود که شمشیر آنجناب کارگر نشود ایشان هم از کمر او شمشیر زده از سمت دیگر دو تا گردید بدین واسطه شکست فاحش باهل بارفروش دست داد جمیعاً فرار نموده بازار و دکان و خانه های خویش را بستند و بجائی راه ندادند آنجناب مع اصحاب بخانی پیاده شدند دو بار اهل بارفروش هجوم آور شده باطراف خان و از هر سمت تیر ها می انداختند آنجناب با اصحاب بیرون آمده جنگ دو باره شد در اینجا هم اموری واقع شده مجروحین و کشته واقع شد باز دشمنان فرار نموده راه گریز پیش گرفتند در این اثنا سردار ملک با سواران او رسیدند پرسش نمودند و مصالحه دادند بنا شد که جناب تشریف برده باشند شخصی که داماد سردار بود به پیش آهنگی همراه شده آنجناب مع دوستان تشریف بردند و روز تمام شده بود بشیخ طبرسی فرود آمدند و در آنجا رحل اقامت بر زمین افکندند هنگام نماز شد بنماز ایستادند خسرو نامی از اوباش قادی کلاً با جمعیت رسید و تعاقب نمود و خواهش اسب و شمشیر ایشان نمود فرمودند صبر نما در کار و تأمل کن و بنماز ایستادند مکرر در میان نماز بنای ناسپاسی گذارد عاقبت اصحاب به تنگ آمده منتظر اذن بودند و رخصلت طلبیده گردن او را بشمشیر جدا نمودند و شمشیر باتباع او کشیدند همگی راه فرار پیش گرفته بعضی باب بابل غرق شدند و جمعی دیگر بجنگلهها پریشان و تباه گردیدند و برخی گریختند تا هنگام مراجعت و ختام امر مفسدین دیگر از هر سمت جمع شده آنچه اموال مهاجرین و انصار(۳) بود جمیعاً را بتاراج بردند پس از رجوع خویش جز لباس بدن و آنچه با خود داشتند چیزی نیافتند ناچار رحل اقامت بطبرسی افکندند و در آنجا ساکن گردیدند حضرات سر کردگان عسکریه اکثر بیعت نمودند و اظهار خلوص نمودند و حضرت قدّوس در ساری بودند پس از آن واقعه بطبرسی تشریف فرما شدند در این هنگام جلوس شاه بطهران واقع شد سر عسکران بطهران رفته بحضور شاهی رسیدند در آنجا اسبابی مهیا شده که با حضرات باید جنگ نمود عبدالله خان نامی از تیر اندازان خوب مازندران با اتباع او بجنگ مأمور شدند

هنگام ظهر وقتی که با همه جا مصالحه بود و آشتی داشتند و جنگی نبود دهات روبرو را سنگر نموده بعزم جنگ هجوم آوردند در اینجا هم حضرت قدّوس سواره بیرون آمده ایستادند جناب باب سواره با جمهوری پیاده با شمشیر های

برهنه در جنگ دشمنان شتافتند سردار منافقین با جمعی کثیر از اتباع آن کشته شده باقی فرار بر قرار اختیار نمودند و از سمت اصحاب شخصی شانه او قدری از تیر تفنگ خراشیده بود دیگر مجروھی واقع نشده جسد های دشمنان را برای درندگان میراث گذارند و ملاحظه شد که از دهات اطراف از هر شطری اعانه دشمنان خواهد شد و جنگ خواهند نمود و این بناهای اطراف سنگر های توپ و تفنگ لشکر خواهد بود لهذا دهات نزدیک را خراب نموده بحفر خندق و برج و بارو ساختن گردیدند خبر بطهران برده عموی شاه مهدی قلی میرزا بسرداری و حکومت تعیین شد و با چند هزار لشکر در وازکس طرح اقامت افکند شبی جناب باب بیرون آمده موعظه و نصایح بجمع اصحاب فرمودند و جمعیت که سابق بود از مهاجر و انصار سیصد متجاوز و اندک اندک باختلاف تواتر قریب هفتصد یا کمتر شدند نوبتی دیگر جناب باب بعزم تسخیر وازکس چند پاسی از شب گذشته در شبی از شبهای نیک قیام فرموده آن مکان را ضبط و استیلا فرموده لشکریان را یراقچین فرمودند یقیناً آنها فرار نموده و حاکم پای برهنه و عریان فرار بساری نمود و در آنجا بتهیه لشکر در ثانی پرداخت و در این معرکه ثانی تیری دشمنان بحضرت قدوس انداخته قدری مجروح شدند جناب باب پس از استماع کمال اندوه فرموده بنیت عوض مصمم بودند و از لشکریان معاندان بی حساب کشته شد تا آنکه باز تهیه دیده با هفت هزار لشکر مازندران دوباره بمحاربه رو بشیخ طبرسی نهادند و لشکر گاه خود روبرو بر پا نمودند جناب باب بعزم جهاد با سایر اصحاب خود سواره و جمع انصار پیاده در شب نهم ربیع اول با سلاح شتافتند و این محاربه قبل از فجر بوقوع پیوست و چندین هزار از دشمنان تلف گردیدند و خود از بیم یکدیگر را به تیر تفنگ از پا در آوردند و از دوستان چهل نفر شهید و نود نفر مجروح وبقوع آمد و شهادت جناب باختلاف روایت گردید بعضی گفتند که تعدد فرمودند بهر حال عباسقلی خان که سردار لاریجانی بود خود را میان خار های جنگل مخفی نموده و سه تیر بان جناب افکند بگفتار او میگفت سه تیر زدم و دو تیر یقیناً خورد ولی آن شیر مرد نیفتاد و از این متعجبم و آنجناب شخصی ضعیف اندام و نحیف بودند بهر حال دو تیر آن بی خدا کارگر شده آنجناب شهید گردیدند ولی هنگام مراجعت شمشیر بدست داشته با حالت آخر بقلعه بازگشت فرموده از اسب نیفتاده بودند ولی بعضی از محبان همراهی نموده حضرت قدوس ایشان را در محل مخصوص امر بدفن داده در آنجا مدفون گردیدند اخوی ایشان هم در آنجا شهید شدند و از سن بیست تجاوز نموده بودند دو باره لشکر دشمنان پس از شکست فاحش که جمیع ناس ترسان شده و اهل بارفروش اموال خود بجنگلیها برده تهیه چندین هزار عسکر دیده از دور کوچهای سلامت ساخته قلعه از چوب و آلات و حفر خندق بر دور خود کشیدند و این محاربات ممتد از چندین ماه یا آنکه

بیازده ماه و اختلاف بچهارده کشید گاه گاهی جنگ مختصری واقع می شد ولیکن راهها را سدّ نموده منع آذوقه از هر جهات می نمودند و مطلق کسی راهی نداشته و از اطراف مردم را میگرفتند عاقبت بمصالحه انجامید و صلح نمودند چون از توپ و تفنگ خود جز شکست خود حاصلی ندیدند و از طرف قلعهٔ دوستان سردار کامل از میان رفته بود و مهمات لشکری بالمره تمام شده و هفده روز یا بیشتر هیچ چیزی نخورده و گرسنه مانده با وجود این از شمشیر ایشان که شخص را دو تا می نمود خائف و لرزان بوده جرأت بجداال نداشتند تا آنکه حضرت قدّوس با سایرین بمسالمت و صلح بیرون آمده دشمنان احترام زیاد نموده حرمت مرعی داشته چادرهای مخصوص زده اسباب آسایش فراهم نمودند پس از احترامات خود و مهمان نوازی که بکار برده مکرری نموده باصحاب گفته بودند که رأس شما میفرماید نظر بآنکه سرداران و جنگاوران خائفند سلاحهای خود را داده بسلامت روید زمرهٔ صادقین هم فریفته شده سلاح خود بدشمن سپردند فوج لاریجانی که محقق باقرار خود از هزار نفس لشکر آنها که مردان جنگی بودند دویست آدم شجاع و جوانان دلیر غیر از بیکارها کشته شده بود در میانهٔ خود راه گشوده آن جمع را روانه نموده بیکنوبت تفنگ های خود را خالی نمودند جمع کثیر را شهید نموده جام شهادت نوشانیدند و باقی آنچه مانده بود باطراف مازندران قسمت نموده بساری و بارفروش و آمل و اماکن دیگر بدرجهٔ شهادت رسانیدند مگر بعضی از اطفال که کوچک بوده رها کرده بودند حضرت قدّوس را ببارفروش برده اول سعید العلماء، بدست خود اذیت نموده سپس مأمور حکومت سر ایشان را جدا نموده بود قاتلهم الله انی یؤفکون و پس از شهادت بنفت جسد ایشان را آتش زده لیکن نسوخته بود و آن جسد را شخصی روبروی خانهٔ ایشان در تلی مخفی نموده بود و شخصی دیگر روایت کرده بود که در مسجد آقا زکی میانهٔ آن مدفون شدند اما سایر شهداء در میان صحرا و جنگل بحالت خود ماندند حسبهم ربهم و حسبنا الله ربنا و نعم الوکیل

بدین سبب بسیاری از بلیات بمردمان عالم روی داد هر جا که فقیری بود بتهمتی متهم و اسیر زبان مردمان می شد الی آن قضی ما قضی تا آنکه در طهران وزیر امری دیگر داده جمعی را زندان نموده و از آن جمع هفت نفر منتخب را پای دار گردن زدند از جمله جناب آقا سید علی خالوی حضرت نقطه و میرزا قربانعلی دروش معروف که مرشد بزرگ بود و آقا سید حسین ترشیزی از علمای بزرگ و ملاّ صادق ترک و شخصی تبریزی و حاجی ملاّ اسمعیل قمی معروف بمجتهد و حاجی محمد تقی کرمانی تاجر پس از این امورات جاریه مادهٔ جناب آقا سید یحیی و جناب آقا محمد علی سابقاً مجتهد بزرگ بودند و در این امر کمال ارتفاع نمودند حاجی اغاسی نظر بترس خود از علمای ایشان

را بطهران طلبیده امر بعود نموده بود پس از فوت شاه بزنجان تشریف برده در خانه خود بودند شخصی از علمای آنجا که مؤسس فتنه بود و با ایشان خلوصی نداشت اسبابی فراهم نموده که آنجناب مجبور بجدال شوند چند نوبت بصلح انجامید عاقبت از طهران سرداران و لشکریان رفته مدتها بچندین ماه جنگ و جدال نموده تا آنکه جناب آقا محمد علی مع اتباع خود در کمال بسالت و شجاعت پاداری نموده تا آنکه شهید شدند و جمعی دیگر هم کشته شده باقی اسیر و متواری گشتند و از لشکریان هم بسیاری کشته شده چنانچه بی حساب گویند یکی از سرداران زنجان فرخ خان برادر مرحوم حاجی سلیمان خان بود و دعوف دوستی می نمود با آنکه خان او را منع از محاربه نموده بود قبول ننموده رفته تا در آنجا مستی تاخت بر سر دوستان آورده سزای او دادند در این میانه حزب اوضاع زد و نیرز بر پا شد جناب آقا سید یحیی در نیرز با جمعی گرفتار جمع غداره شده و سبب جنگ معلوم نگشت تا آنکه شکست باردوی شاه آمده دشمنان بمصالعه پیش آمده قرآن مهر نموده و سوگندهای مغلظه بقانون خورد و آنجناب بیرون تشریف آوردند پس از صلح سر ایشان را جدا نموده و شهادت ایشان را بیست و هشتم شعبان یک روز بعد از شهادت حضرت واقع شد دیگر معلوم است به نیرز چه واقع شده است امیر نظام که وزیر دربار بود تمام این فتنه را بر پا نمود تا آنکه سلیمان خان افشار را به تبریز فرستاده حضرت را از چهریق به تبریز طلبیدند و در آنجا محقق استماع شده برادر امیر حسن خان ملعون وارد نمود و آنچه از او از ستم و جور ذاتی خویش بود ظاهر گردانیده چنانچه شنیده اند حضرت را با جمعی پس از اذیت بسیار حبس نموده آقا محمد علی تاجر خواهش نمود و عرض کرده که در این سفر آرزوی این دارم که با شما باشم یا وجودیکه فرموده بودند همگی حفظ خود را ملحوظ دارند که بقای دوستان احب است با آواز بلند فرمودند ان محمد علی معنا فی الجنة الاعلی پس از آنکه خواستند روبروی لشکریان بدیوار بسته باشند باو گفتند خویشان او که انکار نما و بگو نیستم ترا نجات خواهیم داد قبول ننموده گفته بود هرگاه مرا دوست دارید روبروی حضرت به بندید سپس او را بستند با حضرت نقطه و لشکریان تفنگ های خود خالی نمودند آقا محمد علی شهید شده بودند لیکن آسیبی بحضرت نرسید نوبت دیگر بستند و آنچه خواستند نمودند مرحوم حاجی سلیمان خان هم در میان قوم شمشیر بسته و انتظار یاری نموده (۴) بود چنانچه حالتی بخود دیده بود که سست و بیخود شده ساعتی در میان جمع نشسته بود پس از با خود شدن و باز گردیدن بحالت خود دید که امور گذشته و مردم رفته اند و نعش آن حضرت با مستحفظین مانده جناب آقا سید حسین و آقا سید احمد نام هر دو بحبس ماندند و ظاهرا بفرمایش حضرت آقا سید حسین تبراً جست که من نیستم و پس از شهادت

پشیمان گشت و خواست اسباب شهادت خود مهیا کند باقی دوستان ممانعت نمودند که آنوقت منقضی شد حال را تأمل دارید و همچنین خودش در مناجاتی نوشته نزد حقیر فرستاده بود بهر حال قضای الهی چنین جاری شد تا انتهی بکجا منتهی شود

و در میان حبس آنحضرت فرمودند **ان الازل يحفظ نفسه ولو لم يؤمن به احد من العالمين** حقیر نه این است که خود را دوست داشتم لیکن چنین جاری شد تا آنکه امور حق ثابت شود و مدعیان آشکار شوند و باطنها بشهود آید پس از واقعه مذکور حاجی سلیمان خان اشخاصی را مهیا نمود که آن جسد مطهر را با مرفوع آقا محمد علی بر داشته تفویض باو کنند نظر بآنکه از ضرب گلوله یا هم آمیخته شده بود در یک صندوق نهاده و پیچیدند بدین واسطه حقیر هم تصرفی ننموده در همان صندوق با حضرت در یکجا بامانت بود تا آنکه دزدیدند از قرار معلوم پیراهن و لباس ایشان را کنده بودند عادت ایرانیان است بر خلاف یهود که قرعه به پیراهنی زدند و زیر جامه که با ایشان بود و نشانه تیر شده بود حاجی سلیمان خان آورده بود این است قضیه تبریز بنحو اختصار شهادت حضرت و امور نیریز در بین محاربه زنجان بود تا آنکه همگی ختام پذیر شد

پس از این واقعه و امورها و قبل از این در بعضی اماکن دانه دانه اصحابی را تلف می نمودند تا آنکه بالمره مردم خائف و امر پیچیده شد تا آنکه بماده طهران کشید پس از واقعه مازندران آن مظلومه ط در نور رفته بود اهل نور او را آورده بطهران سپردند شاه قبول ادبیت او نکرد و او را حبس نمودند تا آنکه امور طهران واقع شد چنانچه مردم از ظلم به تنگ آمده بودند و امور چنین شد از قزاقیکه خود در روزنامه خود نوشته هر یک را بطریقی کشتند که بقول خود هیچ کافری را نخواهند چنین نمود و آن مظلومه ط را از حبس شب طلبیدند و بهمین اختلاف رواه چنانچه شنیده اند بشهادت رسانیدند اصل آن نزد مباشرین است و حکم دهندگان آن ایام والده شاه و فرآش پاشی و صدر اعظم بودند البته اختلافات سابق ایام را میداند هکذا در این ایام هم چنین است محقق امری بیان نتوان نمود چرا که باختلافات میگویند چنانچه بعضی روایت نموده که در باغی ریسمان بحلقومش بسته کشیدند بای حال امور عالم این است اگر چه از سفارت روس و انگلیس منع شدند لیکن فائده نبخشد جناب عظیم را که بنام ملا شیخعلی ترشیزی بود و بسیار معروف و عالم بزرگ و از تیره که بدودمانش اعتقادی داشتند با وجود این چنان شد و اول ضربت باو حاجب الدوله فرآش پاشی و یکی از ملاهای آنجا زده و او را ریز ریز نمودند و هکذا جناب آقا سید را ریز ریز گردانیدند و باقی دوستان را که یافتند باقسام بدرجه شهادت رسانیدند

این بنده منزوی نظر بآنکه سابق ظلم دشمنان بنهایت رسیده بود و آن امیر شقی نهایت دشمنی داشت گاهی بسمت نور مهاجرت می نمود اگرچه محل سکنا در طهران بود ولی نظر بآنکه اصلاً از مردم نور بوده رحل اقامت بنور کشیده بودم و شخصی از خویشان حقیر بصدارت نشسته بود در میان آنها هم عموی داشته و او بی دینی نمود و استشهادی بشاه فرستاده که فلان جمعیتی بسیار نموده بمقدار الف و مدعی مهدوت و سلطنت است شاه هم قبول نموده صدر هم که از خویشان حقیر بود و باطن از قدیماً دشمنی داشت از طهران مأموری مخصوص و دو هزار لشکر از دو طائفة بزرگ و تمام نور و ردیف از اهالی فرستاده در محلی که شصت خانه وار بیش نداشته است چند هزار نفر ریخته بقتل و غارت پرداختند نظر بآنکه مردم فرار نموده بودند و حقیر هم که در آنجا نبودم و جمیع این امور کذب بوده قبل از تاراج محل بعضی از سردار ها منع نموده برادر زاده صدر که همشیره او خانه اخوی بزرگ این عبد بودو سردار بزرگ قوم بود قبول ننموده امر بتاراج و خرابی محل داده لشکریان هجوم آور شده عالی آن را سافل گردانیدند و جمیع مردم را تاراج نموده سرداران در خانه حقیر اقامت نمودند و عیال حقیر را در غرفه توقیف نموده چند روزی ماند و از کوهها مردم را بزنجیر و بند کشیده دو نفر را در آنجا شهید نموده و جمعی از علما و ارباب ملک و غیره از رعایا را اسیر نموده با عیال حقیر و بطهران باسیری بردند مردان را پیاده با زنجیر برده با وجود آنکه بر شاه هم معلوم شده بود که قصوری نیست و کسی را با کسی کاری نه و فسادی نی از عاقبت جوئی خویش نپرسیده که چه واقع است همینقدر گفته نوری را بصدر بخشیدم و صدر هم نظر بعداوت خود چیزی نگفته تا آنکه قرب سی نفر کمتر بحبس برده چند نفری مانده که رها گردیده باقی جام موت در آنجا نوشیدند و تا حال عیال حقیر که اسیر نموده در ایران بسن پیری رسیده اند و دیدار میسر نشده و طفل شیر خوار از بی شیری رحلت

نموده گویا شفقت از میان این قوم بر داشته شده مطلق از هیچ امور پرسشی ندارند و هکذا از سر نو در جمیع بلاد فتنه ها نموده و مردمی اسیر گردانیده و نفوسی کشته و مالها برده تا آنکه باز بر نیریز هجوم نمودند پس از شهادت جناب آقا سید حبیبی اهل نیریز حاکم را که مؤسس فتنه بود بدرک فرستادند دعوا از جدید فراهم آمد تا آنکه بمصالحه انجامید نهایت اینقدر اسیر از نیریز بشیراز برده که از حد بیرون است و آن جمیع اسیر را باین نحو بشیراز داخل نمودند جمعی زنان و مردان و پیران و جوان بزنجیر ها و بند ها بسته و لشکریان سرهای کشتگان را به نیزه نموده و رأس جناب آقا سید حبیبی در میان باین تفصیل که شنیدند از کربلا(۵) نموده آن بیچارگان را به شیراز داخل نمودند و از آنجا باصفهان و کاشان برده وارد طهران با کوس و کرنا نمودند

چنانچه خود مذکور داشته معلوم است حال این زنان و مردان تا انتهای کار چه شده البته اهل حقیقت در علو بصیرت ملحوظ نظر خواهند داشت این مختصر وقایع امور است و الا در موارد حرب بی حد و اندازه بر جمیع ناس از هر گونه بلیات وارد شده است هر گاه از نخست علمای عصر اختلاف نمی نمودند امری نبود که باین تطویل اموری جاری شود و اوضاع عالم بر هم خورد نمیباشد این مگر آنچه حق سبحانه اراده فرموده و جاری خواهد فرمود حسبنا الله و نعم الوکیل مختصر اهل نور هم بصفات غیر عدل معروفند فعل خود را نموده اسمی از جهة خود گذاردند عجب است که جمیع فتن از بستگان انسان رو میدهد چنانچه فتنه نور از نور و فرتنه مازندران از آنجا و هكذا شیراز و زنجان و سایر اماکن جمیع مفسد از بستگان نفوس مؤمنه بود و مفسد ایران بیشتر نخست از حاجی آغاسی و افعال و عمل از امیر نظام الحق امیر از جور و ستم و تبرا از حق کوتاهی ننموده و سه سال دوام کرد و برادرش نهات ظلم نمود و شهادت حضرت را او جاری ساخت و عاقبت بجحیم ابدی و نار لم یزلی داخل گشت گل ذلک لاجل امام معدوده او مال و متاع و ما الحیوة الدنیا عند الآخر الا متاع و الحکم لله رب العالمین آیتها که از صفحه اول و ثانی (۶) محو شده است سواد آن ابلاغ محضر عالی گردد انشاء الله درست خواهد شد

در باب مظلومه که فرموده اند خط جناب ط است و نوشته ایشان است نظر بآنکه محزون نگردند لوحی از خطوط مبارکه حضرت نقطه ارسال گردید انشاء الله محفوظ دارند (۷) حروفات حی که سؤال فرموده اند (۸) اکثر در مازندران شهید شده اند ظاهراً چند نفری خارج مانده است که در آنجا شهید نشده اند لیکن این امر محکم در اسم اول و اخر است و بلفظ حی کافی است شرح آن خارج از بیان است تا رخصها که نوشته اند راست و دروغ آن در مقامات آن معلوم میشود در هر طریقه چنین است و در هر منهای و شرعة اختلافات بسیار روی میدهد و رفع آن مشکل است و انور این امر بدین مختصرها نیست البته امری که سالهاست وقایع آن رواة بسیار میخواهد که جمع امور و اقوال ناس نماید و دروغ و راست معلوم شود و الله اعلم بالعالمین

در باب زیارت که فرموده اند (۹) عمل خاص به نیت تمام است چنانچه در ظاهر نیت فرموده در باطن جاری است و فضل رشک بردن افضل از رسیدن است البته مرتفع باشند الربح فی تجارتکم و الغبطة فیها در طبرسی که وارد شده اند چنان است که همه جا رسیده اند زیارتی که مخصوص از جهة آنجاست در این کتاب که این نوبت است میرسد مسطور است ملاحظه فرمایند

بلی هرگاه مردم شعوری داشتند چون قوم یهود نمی بودند که مقصود خدا را بیاویزند و آن کارها کنند لعنة الله بکفرهم و قاتلهم

وصیت ها که فرموده اند همیشه اوقات از ابتدا هم بعضی سخنان در میان بود لیکن از نخست حرفها مجهول بود و بعضی از آن معلوم پس از ارتفاع مشهود گشت که مراد چه بود و الله علی ذلک شهید علیم حتی در بیان فارسی هم در بعضی مکانها اشاره شده است که نزدیک ارتفاع است البته هرگاه در جمیع نوشتها غوض فرمایند این مطالب بوضوح معلوم است و اشارات عالیات آن حضرت مشهود هر گاه تقدیری شود جزوی هم از آثار قدوسیّه ابلاغ خواهد شد تا آنکه ملحوظ نظر فرمایند انشاء الله بر سرائر اوج عزّت و معرفت بوده این سالک ارضی محن را در هیچ شأن از تلقای نظر محو ندارند و همیشه ایام با الواحی یاد آوری فرمایند

این منزوی ذات منیف عالی را فراموش نخواهم نمود الی ان یجری الله ما یشاء و یقضی ما یرید لکلّ اجل عند ربّک و الله اعلم بالمهدن انّه لا قوه الاّ بالله سبحان الیه مصیر الکلّ فی وم قریب یوم یقضی بالحقّ و ینزل الامر بالعدل سبحانه له الملک و الامر و انّه لقوی بکلّ شیء شهید علم ما فی السموات و الارض و ما بینهما یشهد علی کلّ شیء و عنده کتاب حفیظ بیده مقادیر کلّ شیء و انّ الله ربّک قدیر محیط و انّه علیم خبیر یکفی من انتصر به و یرفع من یشاء الی اوج رفیع و الحمد لله ربّ العالمین

الداعی
صبح ازل

شخصی حسن نام که با فوج خود مباشر تیر انداختن بحضرت بود در محاربه انگلیس و ایران بمحیره مأمور بود اگرچه کشتیهای جنگی را شکسته بود از قوه توپ و گلوله عاقبت از تیر اندازان انگلیس سر او را بگلوله توپ زده بجهنم واصل نمودند این نصرت هم از انگلیسان شد و العاقبة للمجتهدین

یادداشت های زیر از متن انگلیسی ترجمه شده است.

- (۱) با اشاره به حروف «بسم الله الرحمن الرحيم» یعنی کسی جز ملا حسین (س) به باب (ب) معتقد نبود.
- (۲) در پاسخ به سئوالی در باره این شخص صبح ازل یادداشت زیر را فرستاده «صدر قزوین که به او اشاره شده یکی از مقامات دربار محمد شاه بود و مأمور حکومت بود. عنوان صحیح او صدراالممالک بود و از اهالی قزوین بود. من هرگز نام کامل او را نشنیده ام گرچه او بعدها در طهران زندگی کرد تا آنکه عاقبت به تبعید روانه شد»
- (۳) اصطلاح مهاجرین و انصار ابتدائاً از سوی حضرت محمد برای پیروان خود در مکه و مدینه استفاده شد. در اینجا انصار اهالی مازندران و مهاجرین آنانی هستند که از سایر نقاط ایران با حضرت قدّوس و باب الباب آمده بودند.
- (۴) نمودن
- (۵) تصوّر میکنم که نام کربلا در اینجا به مفهوم عرفانی آن در عوض نیریز که محلّ شهادت سید یحیی است استفاده شده همانطور که میرزا جانی از طبرسی به این عنوان یاد میکند.
- (۶) یک نسخه زمان کوتاهی پیش بوسیله صبح ازل برای من فرستاده شد که قدری صدمه دیده بود.
- (۷) یعنی قرّة العین ، اشاره در اینجا به نامه ای است از سوی قرّة العین به جناب عظیم که توسط صبح ازل برای من فرستاده شد و صورت آن در این جلد به چاپ رسیده. من ابتدا تصور کردم که آن خط باب باشد و اشاره صبح ازل به اینکه «محزون نگردند» از همین جهت بوده.
- (۸) من درخواست لیست کامل ۱۸ حروفی را که با باب ۱۹ نفر یعنی حروف واحد ۱ واحد اول را تشکیل میدهند نموده بودم.
- (۹) اشاره به زیارت بیت باب در شیراز است که متأسفانه بنا بر حادثه ای از آن ممنوع شدم.